

# نامیاد «جمهوریت» یکشنبه مجله «جمهوریت»

## چند کلمه یادآوری

این شماره تقریباً به مطالبی که مربوط به بخش «حاشیه»، نکته، یادداشت» می‌شود اختصاص می‌یابد زیرا یادداشت‌های متعددی از دوستداران و خوانندگان دانشمند رسیده بود که اغلب پوستگی با مقالات چاپ شده پیشین می‌یابد و اگر زمانی دراز بگذرد و به چاپ نرسد تازگی موضوع از میان می‌رود و خوانندگان با مطالب چاپ شده قبلی بعیدالعهد می‌شوند.

ناگزیر مطالبی را که متناسب بخش «حاشیه...» است یکبار در این شماره چاپ می‌کنیم و از خوانندگان پوزش می‌خواهیم که نوع مباحث مجله از میان رفته است اگرچه همین نوشته‌های کوتاه کوتاه خود از تنوع برخوردار است.

آینده

پرویز ادکائی

## داستان «جمهوری» همدان (سال ۱۳۱۴ ه. ق)

شگفت‌انگیز می‌نماید که درست ده سال پیش از انقلاب مشروطه خواهی در ایران، در شهری مانند همدان، شورش «جمهوری» خواهی پیا شود. مردم آن زمان، هنوز نامی از «مشروطه» نشنیده و نمی‌دانستند که آن چیست - خوردنی است یا نوشیدنی؟ هنوز آن را تجربه نکرده، درختش را نکاشته، آن را خونباری نکرده، میوه‌اش را کسانی که باید بچینند، نچیده بودند، که ناگاه در یک «برهوت» نادانی و ناداری دعوت به «جمهوری» شدند. مکرر در این تألیف، با نقل و گواهی‌هایی از اسناد و اشخاص آمده

۱- این گفتار، بهره‌ی است از کتاب مفصل «همدان در جنبش مشروطه»، که هنوز به چاپ نرسیده.

است که «همدان» در جنبش مشروطه خواهی ایران پیشگام بوده، و نخستین شهری است که حکومت مشروطه، قانون و مجلس ملی در آن استقرار یافته، و هکذا. اما هرگز کسی نگفته و یا سندی بدست نیامده است که آن شهر در جنبش «جمهوری» خواهی نیز، آنهم بسی قبل از ملی و تکامل مرحله «مشروطه»، پیشقدم شده باشد. واقع امر این که چنین داستانی در آن شهر رخ نموده، همچون درختی آبی که آبی هم فرو مرده است.

در بخش دیگر، داستان «شیخیان» همدان را (به سال ۱۳۱۵ هـ ق) به تفصیل خواهیم نگاشت، و خواهیم دید که باعث و بانی آن فرقه و فتنه در همدان، همانا «کرمانی» های شیخی بوده اند. شورش «جمهوری» همدان را هم «کرمانی» های بابی بپا کردند. این نیز به نوبه خود، امروزه، اسباب تأمل و توجه می شود. انگار «کرمانی» های شورشگر و جنباگر ایران، زمینی مستورتر از خاک «همدان» برای تخم پاشی نیافته اند.

روزی با دکتر «باستانی پاریزی» کرمانی، سخن از برخی وجوه مشترک در گویش های کرمان و همدان می داشتیم، گفت: «اصلاً میان همدان و کرمان از قدیم نوعی روابط بوده است». پرسیدم: «چگونه و از چه طریقی؟»، گفت: از طریق کوهستان های «پاریز» (!). این پاسخ طبیعت آمیز، از مقوله «یدرک و لا یوصف» و بیانگر امری توجیه ناپذیر است. اینجانب، در پژوهش خود درباره «شیخیان» کوشیده است اسباب و علل برخی رویدادهای مشابه «کرمان» و «همدان» - اساساً راجع به همدان را بنمایاند. به نظر اینجانب، در دوران معاصر، روند «تجارت» و «بندرگاه» بودگی این دو شهر، بسا که از عوامل برخی مشترکات در شورش ها، خیزش ها، و بالاش اندیشه های همسان آن دو سامان بوده است.<sup>۲</sup>

در هرحال، این داستان را در شرح حال موجز - اما - کاملی که از حاج میرزا احمد کرمانی واعظ بدست می دهیم، بیان می داریم. باید افزود که بیش از این، از شورش «جمهوری» خواهی مردم همدان در سال ۱۳۱۴ هـ ق. - یکسال پیش از وقایع «شیخیان» در آن شهر، تاکنون سند و نوشته مشروح دیگری بدست و دیده نیامد، فلذا «ما لا یدرک کله لایترک کله».

شیخ میرزا احمد، پسر میرزا عبدالله - سررشته دار فوج کرمان بود، که تربیت و تحصیل نیکو یافت. پس از آن که بالید، پیشه ی دیوانی پدرش را نپذیرفت و آن

۲- اما وجوه اختلافی بسیار است، از جمله: «کرمان»، بیش از سی تاریخ مکتوب یا مطبوع دارد، که «همدان» یکی اش را هم ندارد. «کرمانی» ها به نگارش اوضاع و احوال، وقایع و آثار زادگاه خود و نگاهداشت آن گذشته ها و نوشته ها از برای آیندگان بسی علاقه مند و کوشا و تمهید بوده و هستند، و در این خصوص در ایران زمین نمونه و حتی بی مانند می باشند. از کرمان، در دوران معاصر، ادیبان و محققان، و نیز به نوبه خود، انقلابیان بنامی برخاسته است، که از همدان جز «خوانین سته» نابکار برنیامده است. باز تاریخنگاری هزار ساله کرمان را سی مورخ بدوش کشیده اند، و دکتر «باستانی» آن را به راحتی بر زمین نهاده است، در حالی که باز تاریخنگاری سه هزار ساله همدان، سی سال است که همچنان بر دوش این ناتوان سنگینی می کند، و هنوز یک سی ام آن را فرو نهاده ام.

را حرام شمرد. پیاده حج گزارد، اموال پدری را فروخت و به فقیران داد. در مدرسه قلی بیگک حجره‌یی گرفت، درویشانه زیست، به وعظ پرداخت و واعظی سخنگور گشت. در میان مردم آوازه‌یی نیکو یافت، زیرا که بر ضد حاکمان و ظالمان روزگار سخن می‌واند.

در آن زمان، مرتضی قلی‌خان اسفندیاری - «وکیل‌الملک» (دوم) حکمران کرمان بود (۱۲۸۷-۱۲۹۶ ه. ق.). روزی به سال ۱۲۹۴ (ه. ق.) فراشان حکومه‌تی، شیخ میرزا احمد را گرفتند و کتک‌زنان او را به دارالحکومه بردند و به محاکمه نشانند، که مردم را شورانیده‌ای. آنگاه، وکیل‌الملک دستور داد فراشان پای او را در فلک نهاده چوب زیادی زدند. شیخ احمد در زیر چوب، آغاز به تلاوت قرآن (سوره کهف) کرد. پس از آن، شیخ احمد همراه با دو تن از دوستان خود (یکی آقا میرزا حسین واعظ) از کرمان بیرون آمد، روی به خراسان گذاردند. وی در همهجا، با سخن‌وری خود بر ضد مظالم و حکام جور، به مبارزه ادامه داد، و اغلب از شهرها رانده شد.

حاج میرزا احمد، اسفار بسیار داشته است، و چند سالی هم به تناوب در «تهران» زیسته، تا آن‌که در سال ۱۳۰۸ ه. ق. پس از اخراج اهانت‌بار سیدجمال‌الدین اسدآبادی از ایران، که دربار قاجار از بابت جلسات برخی از مبارزان «جمالی» (- سید جمال) و روشنفکران «ملکمی» (- ملکم‌خان) آن زمان - که اغلب به نام «بابیان» یاد و شناخته گردیده‌اند، احساس نگرانی و خطری کرده، در ماه رمضان همان سال (۱۳۰۸ ق) به دستور ناصرالدین‌شاه و اقدام کامران میرزا (نایب‌السلطنه) گروهی را به اتهام بابی‌گری دستگیر و مدت دو سال در قزوین زندانی کردند. از جمله آن گروه (دوازده تن) - یکی حاجی سیاح محللاتی معروف، دوم میرزا رضا کرمانی معروف (- کشنده شاه در ۱۳۱۳ ق)، سوم همین حاج میرزا احمد کرمانی واعظ، و دیگر میرزا محمدعلی‌خان فریدالملک همدانی بوده‌اند.

حاجی سیاح محللاتی در کتاب خاطرات خود، و جز او نیز، نام اشخاص آن گروه زندانی را یاد کرده‌اند، اما عکسی از حاج سیاح در دست است که او را با میرزا رضا و یک تن «ناشناخته» (- بنا بر اسناد دسترس) در «کند و زنجیر» نشان می‌دهد. آن ناشناس همانا حاج میرزا احمد کرمانی است، زیرا فریدالملک همدانی در «خاطرات» خود (ص ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۶) یاد کرده است که: میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل (- در سال ۱۳۲۵ ه. ق) عکس حاج سیاح را با مرحوم حاج میرزا احمد کرمانی در کند و زنجیر به من نشان داد، که خود ناصرالدین‌شاه در پای عکس‌ها به دستخط خود آنان را معرفی کرده و تاریخ (رمضان ۱۳۰۸) هم گذاشته بود. وی که خود با آنان هم‌زنجیر بوده، جای دیگر یاد کند که: در خانه حاج سیاح نیز، عکس مزبور را که مرحوم حاج میرزا احمد هم دیده است.

باری، حاج میرزا احمد - همشهری و هم‌زم میرزا رضا کرمانی و هم‌زنجیر او، پس از دو سال (۱۳۱۰ ق) از زندان آزاد می‌شود، تا آن‌که واقعه قتل ناصرالدین شاه قاجار - بدست میرزا رضا - در ۱۷ ذی‌قعدة سال ۱۳۱۳ ه. ق. در مزار شاه

عبدالعظیم روی می‌دهد. چند روز پیش از آن واقعه، حاج میرزا احمد کرمانی - همراه با دو تن دیگر (یکی سید حسن صاحب‌الزمانی، و دیگری که کلاهدار بوده - شناخته نیامده) با میرزا رضا کرمانی در شاه‌عبدالعظیم دیدار می‌کنند، و دانسته نیست در چه موضوعی گفتگو کرده‌اند. پس از آن دیدار، حاج میرزا احمد کرمانی با سید حسن صاحب‌الزمانی، روی به همدان می‌آورند (- ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ق.)، و چون به آن شهر می‌رسند، خبر قتل ناصرالدین‌شاه قاجار بدست میرزارضای کرمانی پراکنده می‌گردد.

این زمان، با دههٔ عاشورای حسینی سال ۱۳۱۴ ه. ق. مصادف می‌گردد، که مراسم روضه‌خوانی و مجالس وعظ و خطابه در همدان - همچون دیگر جاها - برگزار می‌شده، اما همان زمینهٔ مستعد - که یاد کردیم - موجبات شورش «جمهوری» خواهی را فراهم می‌سازد. مردم همدان، پیشینهٔ سرکشی‌های ضدحکومتی، شورشهای ضد اربابی، و سابقهٔ مبارزات ضد استبدادی، ستم‌ستیزی، فریادرسی و دادخواهی داشته‌اند، بذرهایی که سالها در آنجا کاشته شده بود، بایستی روزی جوانه زند. جوش و خروش‌های «همدان» را شیخیان تلویحاً و فی‌الجمله به حساب خود نوشته‌اند، و عجیب آن که از این رویداد هیچ یادی نکرده‌اند، زیرا و گویا میرزا احمد کرمانی - همشهری خود را «بابی» می‌دانسته‌اند، و می‌دانیم با آن جماعت سخت مخالف بوده‌اند.

از جزئیات «جمهوری» خواهی همدان، متأسفانه. هیچ اطلاعی به دست نمانده و نیامده است. تنها از آن به مثابه یک هنگامه و شورش «عامه» یادی شده‌است، و همین‌قدر می‌دانیم که میرزا احمد کرمانی سخنگور چیره‌دست، و هم‌رمز و هم‌سفر او - سید حسن صاحب‌الزمانی، از کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه قاجار، اتمهاز فرصتی کرده، در مجالس پرشور عاشورای همدان خطابه‌های انگیزنده‌ی القاء نمودند، بدین‌که چون دیگر شاهی نمانده، اینک وقت «جمهوری» است، ای مردم! بخود آییند و فرصت از دست ندهید، برخیزید و بساط سلطنت استبدادی و ستمگرانهٔ چند هزار ساله را برچینید و حکومت «جمهوری» برقرار کنید، و هکذا. آشوب و اغتشاشی در مردم پدید آمد که تا چندی ادامه یافت، و طی آنها زد و خوردها شد، سرودست‌ها شکست، که چون پای «کتابیانی» ها هم به میان آمده، دست‌کم تأیید یا سکوت رضایت‌آمیز آخوند ملاعبدالله بروجردی را فراسوی خود داشته است.

آن شورش‌ها، سرانجام، موجب انفصال حکومت شاهزاده عضدالدوله احمد، میرزای قاجار از همدان گردید (ربیع ۱/ ۱۳۱۴ ق.). اما همو، حاج میرزا احمد کرمانی و سید حسن صاحب‌الزمانی را دستگیر کرد و به تهران فرستاد.

باری میرزا احمد و سید حسن را در انبار شاهی تهران، زندانی کردند. حاج شیخ هادی نجم‌آبادی معروف، در نزد مظفرالدین‌شاه از آندو - که جزو پیروانش بودند - شفاعت کرد. شاه گفت: «اگر این دو تن را رها کنم، تخم قاجاریه را از روی زمین برمی‌دارند.» حاجی نجم‌آبادی بر خواهش خود افزود، که در نتیجه، سید حسن صاحب‌الزمانی - آنها با اعمال نفوذ عمویش مشیرالسلطنه رهایی یافت، و بیش از پانزده سال دیگر بزیست.